

# سالروز نجات آذربایجان

بیست و یکم آذرماه یکباردیگر خاطره ۲۱ آذر سال ۱۳۲۵ خورشیدی سالروز نجات آذربایجان و روز شکست توطئه بیگانگان برای جداسازی آذربایجان رابه یاد می‌آورد.

حوادث تاریخی؛ مخصوصاً "حوادثی که نزدیک به دوران ماست نباید صرفاً" از باب تجدید خاطره مرور شود؛ بلکه این حوادث هر کدام درس عبرتی است؛ و یادآور آنها برای آنستکه فراموش نکنیم ملت‌ها نیز مثل افراد؛ در معرض انواع بلاها قرار دارند؛ و حفظ استقلال و اعتبار و مصالح ملی؛ بدون آنکه یک ملتی مصمم به دفاع از خود باشد و همت بدفاع بکند، میسر نمی‌شود.

در فاصله دو آذرماه یعنی از سال ۱۳۲۴ تا سال ۱۳۲۵ خورشیدی؛ اگر ملت ایران نجنبیده بود؛ نه تنها تبریز و اردبیل و رضاییه؛ که مه‌آباد و میانه و مراغه و زنجان و خوی و ماکو نیز؛ امروز پیوندی باکشور ایران نداشت. همانطوریکه یقین پیش از آن نیز در حادثه شوم دیگری؛ یعنی قلیس و گنجه و قره باغ و شیروان و ایروان ارمنستان پیوندشان با ایران بریده شد.

اگر در پنجاه سال پیش؛ جهان آرام گرفته از آتش جنگ دوم جهانی هنوز برای شرافت انسانی و میثاق‌های بین المللی بهانی قائل بود؛ و ایران شاهنشاهی با زخمی چرکین از اشغال ناجوانمردانه توسط نیروهای متفقین با تدبیر پادشاه و جانیبازی ارتش جوان ایران و باتکای غرور و غیرت ملی؛ توانست چکمه ارتش سرخ را از شمال و شمالغربی کشورمان به کند و بیساط جسارت نوکران حلقه بگوش استالین رادرهم پیچد؛ امروز در شوربختی تمام عیار میهنمان؛ نه حضوری از مردی بزرگ چون محمد رضا شاه پهلوی به چشم می‌خورد؛ و نه توانی از آن ارتش قهرمان به جای مانده؛ و نه جهاتی یافت می‌شود که برای شرافت و میثاق‌های بین المللی ارزشی قائل باشد.

اگر امروز آذربایجان و کردستان زیر چکمه های ارتش سرخ و نوکران ایرانی آن میلرزید؛ امروز سراسر خاک کشورمان لگد کوب نعلین ملا و روضه خوانهاست.

**اشتباه بزرگی است اگر تصور کنیم که حل مسئله آذربایجان از یک تن و یا یک مرجع؛ و اصولاً به یک طریق ممکن بود. مسئله آذربایجان باین دلیل فیصله یافت که همه نیروهای ملی از شاه گرفته تا افراد کوچک و بزاریکصدا و یک جهت خواستار یکپارچه گی ایران بودند؛ و همگی این مبارزه را واجب عینی می‌شمردند. هیچکس ننشست بامید اینکه دیگران کار خودشان را میکنند. و یا آنچه که باید بشود؛ خواهد شد.**

باز پس گرفتن آذربایجان؛ آنهم در روزگاری که تعدادی از کشورهای جهان هرگز نتوانستند خودشان را از شر قشون اشغالگر خارجی خلاص کنند و هویت ملی آنها از دست رفت؛ یک حادثه بزرگ کم نظیر در تاریخ معاصر ما محسوب می‌شود. پیروزی ایران در این ماجرا بتمام معنی یک پیروزی ملی است.

تدبیر و کیاست مرحوم قوام السلطنه در حل و فصل مسئله آذربایجان تاثیر اساسی داشت؛ ولی چه کسی میتواند بگوید که سهم پادشاه فقید ایران در بازگرداندن آذربایجان به مام میهن؛ که گفته بود: «اگر دستم را ببرند؛ بر چنین تصمیمی صحنه نخواهم گذاشت»؛ کمتر از نخست وزیر بود؛ و چه کسی میتواند سهم ارتش رادست کم بگیرد؟

و اما برای آندسته از کسانی که فقط شنوده هارا؛ ملاک قضاوت قرار میدهند و خود حاضر بمطالعه تاریخ کشور خود نیستند و فرزندان خود را نیز بی خبر از رویدادهای گذشته و حال کشورشان رها میکنند؛ عرض میکنم که : «در آبانماه سال ۱۳۲۴ خورشیدی؛ گروهی فریب خورده بنام گروه فدائیان باصطلاح فرقه دموکرات؛ یورش مسلحانه ای برای تسخیر سربازخانه ها و مراکز نظامی را در آذربایجان آغاز کردند. هنگامیکه در ۲۷ آبانماه یک ستون از قوای نظامی ایران بمنظور استقرار امنیت در آذربایجان و بیرون راندن این فرقه خائن ماموریت پیدا کرد؛ در قزوین واحدهای زرهی ارتش سرخ؛ راه بر آنها گرفتند و اخطار کردند چنانچه در فاصله دوساعت به تهران باز نگردند؛ دولت شوروی اقدام ارتش ایران را بعنوان عمل مسلحانه نسبت به ارتش سرخ تلقی کرده و دست به عمل متقابل خواهد زد. نتیجه این شد که در ۲۲ آذرماه سال ۱۳۲۴ سرتیپ درخشانی فرمانده لشکر سوم تبریز باپیشیه وری رهبر این فرقه باصطلاح فدائی؟! قرار دادی امضاء کند و شرایط تسلیم را بپذیرد.»

ارتش ایران که بر اثر تهاجم قوای متفقین در شهریورماه سال ۱۳۲۰ و پی آمدهای آن بسختی تضعیف و تحقیر شده بود؛ در آن شرایط کاری نمیتوانست بکند. اما همین ضربه سبب شد که هم مردم بخود آمدند؛ و هم ارتش و ارتشیان متوجه شدند که نشستن و زانوی غم در بغل گرفتن و بر حوادثی که خواه و ناخواه اتفاق افتاده است؛ اشک راندن و افسوس خوردن دردی را دوا نمیکند؛ باید مسئولیت‌های ملی را بشناسند و بر عهده گیرند؛ والا همه چیز از دست خواهد رفت.

این بود که در آذرماه سال ۱۳۲۵ یعنی درست یکسال بعد؛ ارتش ایران از آن حالت انفعالی خارج شد؛ و روحیه خود را بازیافت. چنین ارتشی بود که باغور و قدرت کافی به عزم نجات آذربایجان حرکت کرد و به پیروزی نائل آمد.

فراموش نباید کرد که توطئه شوم تجزیه کشورمان و جدا کردن آذربایجان از بیکره ایران زمین در سالهای پرتلاطم بعد از جنگ؛ آنهم درست در زمانی است که فاتحان جنگ؛ جهان را بین خود تقسیم کردند؛ و بسیاری از کشورهای تازه پاره نمودند.

پنجاه و هفتمین سالروز نجات آذربایجان هنگامی فرامیرسد که نه تنها آذربایجان؛ آذر به جان، که تمامی وسعت خاک مقدس کشورمان در اسارت حکومت ملایان است؛ و عده ای باصطلاح روشنفکر؛ همان باصطلاح روشنفکرانی که ۲۵ سال پیش؛ دست در دست آوردند و ملا با فریبی بزرگ؛ مردم ساده اندیش را بدنبال خود کشیدند؛ امروزه با پیش کشیدن اختلافات قومی و موضوع زبان؛ با مقایسه های بی پایه و اساس و ادا و اصولهای همان باصطلاح روشنفکرانه؛ آتش بیار معرکه کسانی هستند که میخواهند بهر کیفیتی نقشه تجزیه را بر مشگلات دیگر کشورمان بیفزایند.

آندسته از کسانی که از شونیسیم فارسی و ایرانی سخن میگویند و اختلافات قومی کرد و لر و فارس و ترک را به میان میکشند؛ یا نادانند و یا خود را به نادانی میزنند. هرملتی و هرکشوری از اقوام گوناگون تشکیل میشود و همه اعضای یک پیکرند؛ و چون عضوی به درد آورد روزگار؛ دیگر عضوها را نماند قرار.

آذربایجانیه بازمادگان مادها و در واقع نخستین گروه آریایی هستند که از کوههای قفقاز تا کردستان سکونت داشتند و سلطنت ماد را پدید آوردند در صورتیکه محل اقوام ترک؛ دشتهای آسیای مرکزی بوده که به چادر نشینی و دامداری روزگار میگذرانیدند. چون همیشه برای پیدا کردن چراگاههای متناسب در گشت و گذار بودند؛ در مسیر خود بطرف جنوب غربی با شهرهای آباد و بزرگ ایران زمین روبرو میشدند. ایرانیان برای جلوگیری از هجوم و تجاوز آنها همواره با اقوام ترک در مرزهای شمالی در جنگ و ستیز بودند. تاریخ هخامنشیان و پارتها و ساسانیان؛ همچنین داستانهای قدیم ایران که به شکل جنگ با افراسیاب و توران در شاهنامه فردوسی بزرگ به شعر حماسی سروده شده؛ بازگوی این جنگهاست. همه شخصیتهایی که از آذربایجان برخاسته اند؛ هیچکدام خود را ترک نامیده اند. چه آنها که در قفقاز بوده اند و چه آنها که در جنوب ارس. نه بابک خرم دین و نه شهسواران باتام وی نام. در تمام طول تاریخ خط و زبان منطقه آذربایجان در دو سوی رودخانه ارس؛ چه آران در جنوب کوههای قفقاز که رودخانه کور و با کوروش از آن میگذرد که گویند زرتشت پیامبر بزرگ در کنار آن پای به جهان گذاشته و چه جنوب رودخانه ارس که معبد آذرگشسب برپا بوده؛ خط و زبان فارسی داشته است.

نه تنها فرمانروایان منتسب به قوم ترک و مغول نتوانستند آنرا براندازند؛ بلکه خود؛ بهترین مروج و مبلغ فرهنگ ایران زمین شدند و هرچه گفتند و نوشتند و فرمان دادند؛ به زبان ایرانی بوده است.

صد هائویسنده و ادیب و شاعر که در آذربایجان از پیش از یک هزار سال پیش با اینطرف پیدا شده اند؛ همه و همه پارسی گوی بوده اند. اینها بودند که از ایرانی بودن آذربایجان سخن گفته اند و آذری را ایرانی معرفی کرده اند. اجازه نداده اند این پیوندهای محکم اجتماعی و فرهنگی که صدها سال است گره خورده؛ قربانی خودخواهی ها و خودنماییهای مثنی نادان بشود.

در آذربایجان لجن نامه ای منتشر میشود؛ بنام "وارلیق" که زبان آنرا حتی آذربایجانیه ها هم نمیدانند؛ و اصولاً نمیخواهند بدانند. مدیر این مجله منتسب به یک خانواده روحانی است که از سایه رژیم گذشته؛ حتی پدر و برادران و خانواده اش نیز منتفع بوده و بمقامات عالییه وزارت و وکالت و قضاوت و سایر مقامات دولتی رسیده اند؛ بخود اجازه میدهد بکسانی توهین کند که خود و خانواده شان مرهون آنها میباشند. این مدیر مجله کتابی هم بنام سیری در تاریخ به زبان ولهجه های ترکی که بظاهر کتابی است تحقیقی درباره تاریخ! دارد.



او معتقد است اقوام مختلف ایرانی که زبان محلی دارند؛ در مدارس خود باید به زبان خود تحصیل کنند. بلوچستان به زبان بلوچی و مردم کردستان به زبان کردی و مردم لرستان به زبان لری و عرب زبانان خوزستان به زبان عربی و سمنانیها به زبان محلی و گیلانیها؛ به زبان گیلکی. بالاخره ترکهای آذربایجان و قزوین و همدان و قوچان و ترکمنها و قشقانیها به زبان ترکی و یقیناً پذیرش

رسمی این زبانهای محلی مستلزم چاپ و نشر کتابهای درسی و غیردرسی و نشریات مختلف و پخش برنامه های رادیویی و تلویزیونی باین زبانهاست!

حکومت بعثی عراق در سال ۱۹۷۷ دانه المعارفی منتشر کرد که در ابتدای آن پس از تصویر حسن البکر و صدام حسین؛ نقشه رنگی عراق نیز به چاپ رسیده است. در این نقشه؛ استان خوزستان را با رنگی دیگر از ایران جدا کرده و عربستان نامیده اند. این کتاب و نقشه سه سال پیش از حمله عراق به ایران چاپ شده است؛ و این تنها سندی نیست که عراق در آن مدعی مالکیت بخشی از سرزمین ایران شده است. همه نقشه ها و همه کتابهای جغرافیایی عراق؛ اعم از درسی و غیر درسی؛ رسمی و غیررسمی؛ همین وضع را دارد.

دو نشریه ادواری افغانی به زبان فارسی؛ یکی بنام خراسان و دیگری به نام آریانا در افغانستان منتشر میشد که در آنها ادعا شده بود خراسان ایران بخشی است از خراسان بزرگ و خراسان بزرگ نیز اصلاً جزو سرزمین افغانستان است. حتی ادعا شده بود که ایران حقیقی همین منطقه است که از لحاظ تاریخی با افغانستان کنونی یکی است. بنابراین؛ ایرانیان که به غلط خود را به این نام میخوانند باید به همان منطقه فارس و استانهای مرکزی قناعت کنند؛ و ایران را به صاحب آن بسپارند.

جمهوری آذربایجان که نام تاریخی آن «آران» و یا «آران» با جمعیت تقریبی هفت میلیون نفر است؛ در نقشه های جغرافیایی و کتابهای درسی؛ ادعا میکند که آذربایجان بزرگ تا همسایگی پایتخت ایران (قزوین) امتداد دارد؛ و همه این مناطق را در بر میگیرد. این در حالیست که پس از فروپاشی شوروی؛ مردم بخش شمالی رودخانه ارس که هنوز رویدادهای تلخ تاریخی دویست سال پیش را که منجر به جدائی آن بخش وسیع از خاک کشورمان در زمان فتحعلیشاه قاجار شده بود؛ بدست فراموشی سپرده و گروه گروه به این سوی رودخانه ارس؛ یعنی خاک ایران روی آور شده بودند؛ تا بانسلهای هموطنان پیشین پدران خود دیدار کنند و اشک شوق برنیاخاک خود ایران بریزند.



در کنفرانس جهانی شرقشناسان در هامبورگ سال ۱۹۹۹ میلادی؛ سخنرانی یکی از شرقشناسان انگلیسی درباره زبان و ادبیات بلوچی و دو سه ماه بعد برنامه مشابه دیگری از رادیو بی بی سی پخش شد. بلوچستان منطقه ای است که کشورهای غربی و شرقی میخواهند از آن؛ کشور دست نشانده ای بسازند؛ بعنوان استخوان لای زخم. اولین قدم در این راه مسئله زبان بلوچی و جدائی آن از فارسی است.

داستان کردستان نیز برای همه شناخته شده است و نیازی به شرح آن نیست.

در لندن در یک کتابفروشی سلسله جزواتی رادیدم که درباره اقوام مختلف ایرانی؛ و وجوه افتراق (دوری و یافرق) ایشان چاپ شده بود.

همه اینها حکایت از خوابی میکنند که کشورهای دیگر؛ (از جمله انگلستان) برای ایران مظلوم دیده اند. این تفرقه افکنیها منحصر به خارج از مرزهای ایران نیست؛ و این فقط دیگران نیستند که میخواهند ایران را آشفته و قطعه قطعه کنند. امان و فغان از دست آشنایان!

زبان ایرانی قدمتی بیش از هزار سال دارد. هزاران هزار کتاب علمی و ادبی و فلسفی به این زبان نوشته شده است؛ که اقوام ایرانی باین زبان آشنا هستند و بآن سخن میگویند. این زبان اداری و علمی و ادبی ماست. اینکه چون قومی در میان خود لهجه های خاص دارند؛ پس باید بهمان لهجه مدرسه و معلم و کتاب داشته باشند؛ و به همان زبان رادیو و تلویزیون راه بیندازند؛ ناشی از تعصب است و تعصب ریشه در نادانی و جهالت دارد.

اقوام مهاجم در هر کشوری که باقی بماند در زبان و آیین آن سرزمین اثر میگذارد؛ و چون آذربایجان در معرض بیشترین یورش و هجوم این اقوام قرار داشته؛ زبان که وسیله آشنائی و تفهیم و تفاهم بوده؛ بیش از همه آسیب دیده که این نمیتواند دلیل بر جدائی مردم آذربایجان از سایر مردم کشورمان محسوب شود. نمونه زنده آن در عصر حاضر تسلط ۱۵۰ ساله انگلستان در هندوستان است. یک اقلیت بسیار کوچک انگلیسی که عده آنها هیچوقت از ۱۵۰ هزار نفر تجاوز نکرد؛ زبان خود را نسبت به جمعیت ۵۰۰ میلیونی آنروز شبه قاره هند تحمیل کرد؛ بطوریکه زبان رسمی امروز مردم هند؛ زبان انگلیسی است. مسلمانان تا آخر قرن حاضر زبان همه مردم کوچه و بازار نیز در داخل خانواده ها زبان انگلیسی؛ زبان مردم هند خواهد بود.

آبادر اینصورت میتوان هندیان را انگلیسی نامید؟! همانطوریکه اقوام مخلوط میشوند؛ زبان آنها نیز از هم متاثر میشود. در گذشته بسیار نزدیک مردم تبریز به ایستگاه راه آهن؛ واغزال میگفتند که واژه ایست روسی، و درست در همان زمان در زاهدان به ایستگاه راه آهن استیشن که واژه ایست انگلیسی، در تهران که آنروزها

زبان فرانسه بازار گرمی داشت؛ به ایستگاه راه آهن استاسیون میگفتند. این اثرپذیری فرهنگها و زبانها و نژادها از یکدیگر؛ امریست طبیعی و عادی.

به یاد داشته باشیم که برای اضمحلال هرملتی؛ نخست حافظه تاریخی آن ملت را نابود میسازند، سپس قهرمانانش را بد نام میکنند؛ و بعد افتخارات تاریخی را آلوده میسازند و آنگاه وقتی رابطه ملت را با حافظه تاریخی قطع کردند؛ فاصله ای تا اضمحلال و انهدام آن ملت باقی نمیماند. آیا این سرنوشت انتظار ما را هم میکشد؟

وقت آن رسیده است که دستهای همدیگر را به گرمی بنام ایران بفشاریم؛ تا در رسیدن به پیروزی و رهائی از دست این جمهوری من درآوردی؛ و این وحشیان تاریخ رهنمون باشد.

بیانید از تجربه تاریخی ۲۱ آذرماه درس بگیریم و آنرا مثل هر رویداد بزرگ و خجسته تاریخی دیگرمان گرامی داریم؛ تا گفته باشیم ارتفاع افتخارات ایران فزاینده است.

از: حمید منصوری.